



۲۰۱۳/۰۸/۲۹

داکتر سید عبدالله کاظم

بنام خداوند جان و خرد برای نجات کشور از بحران سیاسی خطیر چه باید کرد؟

منشاء اصلی مشکل:

در جولای ۲۰۰۷ نامه سرگشاده ای خدمت آقای حامد کرزی رئیس جمهور کشور نوشتیم و در آن به تفصیل به طرح مسائلی پرداختیم که ایجاب توجه جدی را می کرد. متأسفانه ایشان به محتوای آن نامه توجه نکردند و بجای آنکه برای رفع مشکلات عمده کشور بکوشند، برعکس آنچه در توان داشتند برای انتخاب مجدد خود به ریاست جمهوری صرف کردند. اکنون که بار دیگر موضوع انتخابات مطرح است و طبق قانون اساسی ایشان حق کاندید شدن برای دوره سوم را ندارند، همه به شمول رئیس جمهور در تلاش اند تا شخص مطلوب خود را به آن مقام برسانند. با آنکه هنوز چند هفته به آغاز ثبت نام کاندیدها باقی مانده است، اما بازار ائتلاف ها و معامله گری های سیاسی بین فعالان علاقه مند به قدرت بسیار گرم شده است و هر یک می خواهد به این مقام که از نظر صلاحیت های قانونی کمتر از یک «فرعون زمان» نیست، اقبالاً برای مدت پنج سال دست یابد. کنار آمدن ها و ائتلاف های معامله گرانه در جهت رسیدن به این مقام بیشتر از برای آنست که رئیس جمهور کشور با صلاحیت قانونی خود و نیز به وسیله اندک نفوذ در پارلمان به سهولت هر چه دلش بخواهد، انجام داده می تواند و کسی مانع اجرائت «مطلق العنان» او شده نمی تواند. هر کس جانشین او گردد، به سهولت مثل خانواده حامد کرزی یعنی برادران و برخی از وابستگان او از گمنامی به شهرت و از ناداری به ملیونری می رسند و نیز کسانی که اکنون در طول دوازده سال به این امتیاز دست یافته اند، باز هم می کوشند تا بر آن بیفزایند و یا دست کم امتیازات خود را بدون نگرانی از آینده و بازجویی حفظ کنند.

همین انگیزه است که عده آزمندان قدرت و ثروت را وامیدارد تا هرچه دارند، در پای رسیدن به این مقام بریزند و از هر راهی که ممکن باشد، به این کرسی «سلطانی» تکیه زنند. بعضی از این اشخاص که قبلاً در مقامات عالییه دولت طی چندین سال قرار داشته اند و طعم شیرین قدرت را چشیده اند، دیوانه وار برای رسیدن به این مقام تلاش می کنند. عده ای دیگر با پروئی و بدون توجه به سوابق بدنام خویش پا به پیش می گذارند و می خواهند با استفاده از نام جهاد، قوم، مذهب، زبان و منطقه با صد حیل و فریب خود را برشانه های مردم تحمیل نمایند و چون به تنهایی موفق به اینکار نمی شوند، دست به ائتلاف ها و گروه سازی ها بنام های مختلف می زنند. گاهی هم سر و کله آنها از کشورهای همسایه و گاهی هم از کشورهای اروپائی بالا می شود تا به مردم بیچاره نشان دهند که آنها از حمایت کشور های بیرونی برخوردارند. همین ها هستند که آواز تغییر نظام را از «ریاستی» به «پارلمانی» و از اداره «متمرکز» به «غیر متمرکز» بلند می دارند و داعیه فدرالی شدن و انتخابی شدن والی ها را سر زبان ها می اندازند.

بهر حال هرچه انتخابات نزدیکتر شود، به همان اندازه این بازار گرم تر و پر معامله می گردد و در قبال آن توجه مردم نیز از پلان های کاری کاندید ها به سوی شخصیت گرایی متمرکز می شود. اینچنین کاندیدها بجای اینکه در فکر خدمت به مردم و کشور باشند و تیم کاری و مسلکی را برای خود در نظر گیرند، برعکس به این می اندیشند که کدام اشخاص بیشتر «گرد آورنده» رأی و به اصطلاح «دلال سیاسی» هستند و با انواع وعده و وعید، مقام ها را از معاونیت ریاست جمهوری گرفته تا کرسی های حساس و مهم دیگر به معامله می کشانند، طوریکه در همین مدت دوازده سال گذشته حامد کرزی استاد پیشتاز همچو معامله گری ها بود. اینکه چه امیدی از آینده این انتخابات متصور خواهد بود، سؤال نیست که ذهن هر فرد ملت را بخود مصروف ساخته است.

رهایی از این مخمصه را در قدم اول می توان از محدود ساختن قدرت رئیس جمهور آغاز کرد، به این معنی که انگیزه اصلی این وضع در تمرکز قدرت و صلاحیت بدست یک نفر یعنی «رئیس جمهور» نهفته است، تا زمانیکه این قدرت با تعدیل قانون اساسی محدود نگردد، این مشکل وجود خواهد داشت و هریک خواهد کوشید با تمام

د پانو شمیره: له ۱ تر ۸

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼه: دليکنې دليکنيزې بڼې پاڼوالې د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

امکانات بر این «کاسهٔ عسل» هجوم برند. انگیزهٔ اصلی تلاش یک عده بیشتر برای رسیدن به قدرت، ثروت و شهرت است، تا برای خدمت به ملت. اگر صلاحیت رئیس جمهور قانوناً محدود گردد و قسمتی از صلاحیت ها در داخل یک میکانیزم مشخص قانونی به بعضی اورگان های دیگر انتقال یابد، شاید تلاش «رئیس جمهور شدن» تا حدی فروکش کند و انگیزهٔ «خدمت به خود» جای خود را به «خدمت به مردم» بدهد.

قدرت «سلطانی» رئیس جمهور:

به عمق این موضوع وقتی پی برده می شود که حدود وظایف و صلاحیت های شاه سابق را با رئیس جمهور فعلی در مندرجات قانون اساسی مقایسه کرد. قانون اساسی ۱۳۴۳ (۱۹۶۴) زمان شاهی فصل دوم - ماده نهم حقوق و وظایف پادشاه را تحت ۱۷ فقره و قانون اساسی جدید کشور ۱۳۸۲ (۲۰۰۴) فصل سوم ماده شصت و چهارم صلاحیت ها و وظایف رئیس جمهور را طی ۲۱ فقره تعیین و مشخص میکند. هرگاه این دو ماده دقیقاً باهم مقایسه شود، به وضاحت معلوم می گردد که صلاحیت های وظیفوی رئیس جمهور از صلاحیت های پادشاه بیشتر می باشد، آنهم به این دلیل که در نظام شاهی قوهٔ اجرائیه مستقل بود و در رأس حکومت صدراعظم قرار داشت. صدراعظم از طرف پادشاه تعیین می شد و تعیین وزرا به پیشنهاد صدراعظم نیز از صلاحیت پادشاه بود، چنانکه برطبق ماده هشتاد و نهم قانون اساسی آنوقت: «حکومت توسط شخصیکه از طرف پادشاه به حیث صدراعظم مؤظف شده تشکیل می گردد. اعضاء و خط مشی حکومت توسط صدراعظم به ولسی جرگه معرفی می شود و جرگه پس از مباحثه راجع به رأی اعتماد برحکومت تصمیم می گیرد. در صورت صدور رأی اعتماد فرمان پادشاهی راجع به تعیین رئیس و اعضاء حکومت دائر می گردد». ماده نود ششم تصریح می کند که: «صدراعظم و وزرا از سیاست عمومی حکومت مشترکاً و از وظایف مشخصه خود منفرداً نزد ولسی جرگه مسؤولیت دارند...» در قانون اساسی جدید که بر مبنای نظام «ریاستی» استوار است، برطبق ماده هفتاد و یکم: «حکومت متشکل است از وزرای که تحت ریاست رئیس جمهور اجرای وظیفه می نمایند». این ماده می رساند که رئیس جمهور در عین زمان که در رأس هر سه قوه قرار دارد، وظیفهٔ ریاست قوهٔ اجرائیه را نیز عهده دار است یعنی او هم رئیس جمهور و هم رئیس حکومت می باشد. اینجاست که صلاحیت رئیس جمهور فراتر از صلاحیت پادشاه می رود و در دو نقش تبارز می کند که در اثر آن به نحوی استقلال سه قوهٔ دولت «اجرائیه، مقننه و قضائیه» مستقیم و غیر مستقیم تحت نفوذ شخص رئیس جمهور قرار می گیرد. تنها فرقی که با نظام شاهی دارد اینست که پادشاه صلاحیت انحلال شورا و اصدار فرمان انتخابات مجدد را داشت، در حالیکه رئیس جمهور فاقد چنین صلاحیت است. علاوه پادشاه غیر مسؤول بود، اما رئیس جمهور در برابر ملت و ولسی جرگه مسؤول می باشد. رئیس جمهور در چند مورد مشخص از جمله تعیین قاضی القضاة و اعضاء ستره محکمه تأیید ولسی جرگه را و نیز در مورد اعلان حالت اضطرار تأیید شورای ملی (یعنی هر دو جرگه) را لازم دارد. از اینرو هرگاه رئیس جمهور موفق به نفوذ در ولسی جرگه شود، از نظر عملی او بیک شخصیت «مطلق العنان» در کشور مبدل می گردد.

واضح است که رئیس جمهور و در مجموع حکومت به مقصد انحصار قدرت مجدانه می کوشند در انتخاب نمایندگان ولسی جرگه دخالت نمایند و نیز با ذرایع مختلف اعم از دادن امتیازات، مقام و حتی صرف پول می کوشند تا در ولسی جرگه رخنه کنند و رأی را به نفع خواسته های خود تحت نفوذ قرار دهند. طوریکه در این چند سال عملاً مشاهده شده انگیزهٔ بیشتر تشنجات در ولسی جرگه همانا دست نامرئی حکومت و شخص رئیس جمهور است که بعضاً وکلاً را به جان هم می اندازد و جبهه گیری ها را بین موافقین و مخالفین دامن میزند. مثال های عملی اینکار بخصوص در مورد کسب رأی اعتماد و استیضاح وزرا بسیار زیاد است که ذکر آن در این مختصر نمی گنجد و هموطنان همه از آن واقف اند.

از نظر مالی در نظام شاهی به اساس ماده سیزدهم قانون اساسی ۱۳۴۳ تصریح گردیده که: «مصارف پادشاهی در بودجه دولت مطابق به قانون مصارف پادشاهی تعیین می گردد»، در حالیکه رئیس جمهور از منابع مختلف پول دریافت می کند و بدون حسابدگی آنرا طور دلخواه به مصرف می رساند. گفته می شود که او از این پول های بی حساب برای تطمیع اشخاص و گسترش نفوذ خود استفاده می دارد و اینکار از آنجا نشأت می کند که او خود را فوق قانون می داند.

خود مختاری کامل رئیس جمهور در این مدت موقف وظیفوی بسیاری از اعضاء کابینه را نیز تحت الشعاع قرار داده است، طور مثال تشبث مستقیم رئیس جمهور در روابط خارجی چنان گسترده است که نقش وزیر خارجه را تا سرحد یک رئیس پایان آورده و شخصیت های خارجی ولو در هر رتبه باشند، میخوانند فقط با رئیس جمهور صحبت کنند و به وزیر خارجهٔ کشور ارزشی قابل نیستند، به همین ترتیب در ادارات دیگر.

د پانو شمیره: له ۲ تر ۸

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

اینکار موجب شده تا «حاکمیت رئیس جمهور» جانشین «حاکمیت قانون» در کشور گردد و کم است حرف رئیس جمهور جای قانون را بگیرد. اگر دوسیه اختلاس یک مامور عالی رتبه از طرف ارگان مربوطه تکمیل می گردد که باید از طریق خازنوالی به محکمه محول شود، رئیس جمهور بر اساس مصلحت های شخصی و کسب رضایت شخصیت های با نفوذ، رسیدگی قانونی به آن موضوع را به نحوی معطل قرار می دهد و برعکس. اینجاست که سر منشاء فساد اداری روز افزون از همین منبع الهام می گیرد و به سرعت در رده های پایین توسعه می یابد. همین صلاحیت های مطلقه رئیس جمهور است که بنیاد «خویش خوری» و سوء استفاده های شخصی اطرافیان و اقارب او را بیش از پیش تقویه می کند و کسانیکه روزی یک سرپناه فقیرانه نداشتند، امروز صاحب بلند منزل ها و سرمایه های بی حساب شده اند که هیچکس جرأت نمی کند به روی آنها بالا ببیند، چه رسد که مرجعی از آنها طالب حساب شود.

فضای مصروفیت رئیس جمهور بخصوص سفرهای پیهم او به خارج و پذیرفتن هیأت های خارجی و مذاکرات همیشگی با آنها برای او کمترین وقت را می گذارد تا به سائر امور کشور رسیدگی نماید. اینجاست که طی یک اجلاس چند ساعته مجلس ورزا فرصت غور برای امور مهمه دیگر باقی نمی ماند و پیشنهادها اکثراً بدون غور دقیق مورد تأیید قرار می گیرند و یا بعضاً به کمیسیون ها سپرده می شود که در نهایت نظر به تراکم امور در مجلس ورزا به راپور کمیسیون ها نیز دقت لازم بعمل نمی آید و به همین دلیل است که در روز مجلس ورزا به عجله ده ها موضوع به تصویب می رسد. پراکنده بودن ساحه کار رئیس جمهور موجب می شود که هر وزیر در چهار چوب وزارت خود به شکل یک «حکومت در داخل حکومت» عمل کند. انسجام کاری بین وزرا بسیار ضعیف بوده و مشکلات را بجای آنکه مشترکاً حل نمایند، یکی به دیگر محول می دارند، چنانکه در مسائل مختلف مسؤولیت نارسائی کارها را یکی به گردن دیگر می اندازند.

قانون اساسی و انحصار قدرت:

وقتی با بعضی اعضای کمیته «تسوید قانون اساسی» صحبت می شود، آنها ادعا می کنند که مسوده توسط خود آنها بدون کمک خارجی ها تدوین شده است، اما از یک نامه کانگرسمن «رورا باخر» عنوانی زلمی خلیل زاد واضح می گردد که مسوده قبلاً از نظر بعضی متخصصین ملل متحد و به احتمال قوی امریکایی گذشته باشد، زیرا قانون اساسی در مجموع به شیوه قانون اساسی امریکا تدوین شده و نظام ریاستی از آن الهام گرفته است. شرایط امریکا و افغانستان بسیار فرق دارد. در نظام ریاستی امریکا کانگرس امریکا یک اورگان بسیار قوی و مستقل است و دو حزب مقتدر امریکا هر یک دارای نصب العین های مشخص می باشند و نیز قوانین امریکا چنان دقیق حدود صلاحیت ها را مشخص کرده که هیچ کس از حدود آن پافراثر گذاشته نمی تواند. متأسفانه در افغانستان حالت کاملاً معکوس است و بناء نظام ریاستی در افغانستان در این مدت هشت سال که از تصویب قانون اساسی جدید کشور می گذرد، نتایج معکوس را بار آورده است.

چرا «عقاب های» امریکایی از ایجاد نظام ریاستی در افغانستان حمایت کردند، سؤالیست که جواب آنرا باید با این منطق ارائه کرد:

«قدرت در دست یکنفر و آن نفر در دست یک قدرت، تا هرچه آن قدرت بخواهد بوسیله آن نفر در عمل پیاده کند». دلیلی که اداره بوش و مخصوصاً زلمی خلیل زاد که در آنوقت دارای صلاحیت فوق همه بود و به «وایسرا» شهرت داشت، شخصی ضعیف و فاقد تجربه را از اول در این مقام برگزید که مثل موم در دست او و تیم «عقاب ها» یعنی گروپ «نیوکانتها» باشد. آنها در آنوقت فکر نکردند که با ازبین رفتن احتمالی این شخص، تمام اتکای آنها از هم می پاشد و کشور دچار آشوب میشود. اگر قوتهای امریکایی وظیفه گارد محافظ کرزی را به عهده نمی گرفتند، سرمایه گذاری بالای یک شخص که همه قدرت در استحال صلاحیت او تجمع کرده است، به سرعت بهدر میرفت. درآنصورت ریاست جمهوری مسلماً در حصار دو معاون انتخابی و به اصطلاح از «کوره برآمده» و دارای سوابق مشهود قرار می گرفت و آنوقت همه پلانشها نقش برآب می شد. همین حالا با خروج قوای امریکایی و یا تقلیل آن در پایگاه های مشخص بازهم این خطر وجود دارد.

حامد کرزی که یک روز در خواب هم رسیدن به چنان موقعیتی را نمیدید که رئیس جمهور شود، اما دفعتاً «عقاب بخت» بر شانه اش نشست و بدون آمادگی و داشتن یک اجندای کاری و محبوبیت مردمی به چنین قدرت «سلطانی» دست یافت. واضح است که با چشیدن مزه قدرت بعداً به هیچ قیمت حاضر نمی شد که به سهولت آنرا از دست دهد و بناء از هر راهی که ممکن بود، کوشید تا در انتخابات دور دوم کامیاب شود. اکنون که قانون برایش

اجازه دور سوم را نمیدهد، بازهم برای تداوم قدرت زمینه سازی میکند و یا لاقلاً سعی دارد نفر مطلوب خود را به کرسی بنشانند تا درسایه آن از خطر آینده مصئون بماند. قدرت «سلطانی» موجود رئیس جمهور در این راه او را کمک میکند تا از مقام، وسائل و امکانات رسمی آن در انتخابات به نفع شخص مطلوب خود به نحوی استفاده نماید. لذا گروه های مختلف حق دارند بر موضوع صلاحیت های «سلطانی» رئیس جمهور انگشت انتقاد بگذارند و آنرا وسیله نفوذ رئیس جمهور و اطرافیان او در پروسه انتخابات بشمارند که این وضع تیر مخالفان حکومت را مینی بر ادعای «عدم شفافیت» انتخابات دسته میدهد و موضوع «مشروعیت» انتخابات را زیر سؤال می برد که در اثر آن کشور به یقین به یک بحران سیاسی دوامدار کشانیده میشود.

جدال برای رسیدن به قدرت «سلطانی»:

در این ارتباط می توان از دو گتگوری اشخاص با نحوه ای متفاوت فکری صحبت کرد:

۱ - طرفداران تشکیل «حکومت موقت»:

در این گتگوری حزب اسلامی حکمتیار، طالبان و حامیان شان و اخیراً داکتر عبدالستار سیرت شامل اند. به نظر آنها (البته با تفاوت های جزئی) افغانستان تحت «اشغال» قرار دارد و اداره کرسی یک اداره دست نشانده است که توانائی نجات کشور را از این ورطه ندارد. لذا باید به نحوی به این نظام پایان داد و با تدویر مجدد یک اجماع بین المللی زیر قیادت ملل متحد (مثل کنفرانس ۲۰۰۱ در بن) که اینبار در آن همه جوانب افغانی به شمول آنهائیکه از حلقه بدور مانده اند، به تشکیل یک حکومت عبوری اقدام گردد و این حکومت در یک موعده مشخص قانون اساسی جدید را تسوید و با تدویر لویه جرگه(?) آنرا تصویب و سپس حکومت انتخابی را رویکار آورند. خلی کلی این نظر در فقدان مشروعیت آنست که در سال ۲۰۰۱ موجودیت «خلای قدرت و قانون» در افغانستان بعد از سقوط طالبان دلیل مشروعیت همچو اقدام بود، درحالیکه اکنون کشور دارای قانون اساسی بوده و برطبق آن دو دوره انتخابات ریاست جمهوری و شورای ملی را گذارنیده است، چطور میتوان به این نوع «ازسر نیت کردن» مشروعیت داد، زیرا این اقدام مغایر با قانون اساسی کشور است. همچنان ملل متحد و کشورهای دیگر از جمله ایالات متحده به کدام استناد حق تدویر همچو اجماع را خواهند داشت، مگر آنکه به نحوی با راه اندازی یک «کودتای فرمایشی» نخست نظام را سقوط دهند و سپس به تشکیل حکومت موقت «کودتائی» بپردازند. فرض محال اگر همچو حالتی رخ دهد، چه تضمینی وجود خواهد داشت که حکومت موقت مثل نظام موجود بی کفایت و ناتوان در حل مشکلات کشور بار نیاید؟ آیا امریکا و متحدین آن و نیز ملل متحد که ایجاد نظام موجود کشور را جز افتخارات خود میدانند و در آن میلیاردها دالر مصرف و جمعاً بیش از چند هزار جوان خود را قربان کرده اند، حاضر خواهند شد بر همه «افتخارات» خود خط بطلان بکشند و راه رفته را دوباره طی طریق نمایند؟

۲ - طرفداران «نظام پارلمانی» و «فدرالی شدن» کشور:

این بحث از زمان «جنگ های داخلی» بعد از سقوط نجیب نخست از جانب رشید دوستم حین تشکیل «جنیش» رسماً مطرح شد و به هر اندازه که تشکلات قومی، زبانی و مذهبی در کشور اوج گرفت، به همان اندازه جنگ سالاران منسوب به اقوام برای حفظ قدرت محلی خود به این ادعا بیشتر تأکید داشته اند که گویا با ایجاد اداره «غیر متمرکز» آنهم فدرالی شدن کشور حقوق و آزادی های اقوام بهتر رعایت میشود و کشور از بحران بیرون میگردد. راجع به فدرالی شدن افغانستان بحث های زیاد در رسانه ها در داخل و خارج کشور طی سالها صورت گرفته است. اکثر به این نظر اند که تحت شرایط موجود فدرالی شدن عواقب تجزیه کشور را در قبال خواهد داشت. با فقدان حاکمیت قانون و موجودیت سلاح در دست گروه های جنگی، چسپیدن افراد به عنصر قومی، زبانی و مذهبی، ضعف احساس ملی و از همه مهمتر تأثیر موجودیت اقوام مشابه در کشورهای همسایه و نفوذ مستقیم و غیر مستقیم آنها در جدائی اقوام داخل کشور خطر تجزیه کشور بسیار محتمل و حتی قرین به یقین می سازد. شاید در صورت رفع این مشکلات روزی برسد که مردم افغانستان با درک حقوق و وجایب ملی خود به حیث یک «ملت واحد» دور از گرایش های قومی، زبانی و مذهبی بتوانند از مزایای نظام فدرالی مستفید شوند.

درباره تعویض نظام «ریاستی» به نظام «پارلمانی» نیز مشکلاتی وجود دارد که در شرایط موجود نتایج عملی و مؤثر از آن بدست آمده نمیتواند، زیرا تشکل احزاب به مفهوم واقعی آن در کشور هنوز تکامل نکرده است. اکنون در کشور به تعداد تقریباً صد حزب راجستر گردیده که اکثر آن فقط با نام و نیز با شهرت شخصی گردانندگان آن

از هم تفکیک میشوند. اکثر احزاب موجود بر مبنای قومی، مذهبی و منطوقی و گاهی هم به اساس زبان تشکیل شده اند، نه آنکه به روی پلاتفورم های سیاسی مشخص. وقتی یک حزب ماهیت «حزب سیاسی» را پیدا میکند که پیروان آن روی اندیشه های سیاسی پیوند یافته باشند یعنی هر کسی که با آن اندیشه همفکر باشد، بدون تفریق قومی، زبانی و مذهبی به آن ملحق شود و در راه تحقق آرمانهای آن با جدیت فعال گردد. متأسفانه اوضاع جاری در پارلمان کشور نشانه هائی واضح از این نارسائی ها است. لذا نظام پارلمانی که حکومت توسط حزب اکثریت و یا ائتلاف چند حزب به وجود آید، در شرایط موجود نه تنها مشکل را حل نمیکند، بلکه مشکل افزا خواهد شد. آیا مدعیان نظام غیر متمرکز که در قدم اول از انتخابی شدن والی ها حمایت میکنند، از مشکلات کشور آگاهی ندارند؟ آنها به خوبی میدانند که اینکار در شرایط موجود موجب تبارز قدرتمندان محلی و اغلب جنگ سالار در ولایات میگردد و آنها در تبانی با یک عده سرمایه داران و قاچاقبران مقام ولایت را به یک پایگاه جهنمی برای مردم عادی و بیچاره مبدل میکنند که رهائی از شر شان با موقف انتخابی بودن کار ساده نیست و حکومت را به یک چلنج نافرمام مواجه می سازند. با درک همین نقیصه کلی، باز هم بلند کردن داعیه «والیان انتخابی» فقط برای جلب نظر یکتعداد تشنگان قدرت در ادارات محل است که بعد بتوانند به سهولت منافع گروهی خود و حامیان خود را برآورده سازند و آنگاه این والی ها با تشکیل یک «اتحادیه زیر زمینی قدرت» قادر خواهند بود در عملیه رأی دهی و رأی گیری و همچنان منافع مالی بایکدیگر همکاری و اعمال نفوذ کنند. در اینصورت آینده کشور در مجموع بدست همچو سازمانهای «مافیای گونه» خواهد افتید که خود حدیث این مجمل بخوان.

راه حل چیست؟

از توضیحات بالا برمی آید که تعویض نظام «ریاستی» به نظام «پارلمانی» و تغییر نظام «متمرکز» به نظام «غیر متمرکز» و فدرالی شدن راه حل معقول و به نفع ثبات در کشور نیست، بلکه راه حل وسطی تعدیل ماده هفتاد و یکم قانون اساسی است که نظام «ریاستی» را به گونه تعدیل کرد که در آن «قوه اجرائیه» یعنی حکومت از بدنه صلاحیت رئیس جمهور جدا شود و به اورگان مستقل مبدل گردد و رئیس جمهور تنها در رأس هر سه قوه قرار داشته باشد و به سائر وظایف مندرج ماده شصت و چهارم قانون اساسی واریسی کند.

در مورد استقلال قوه اجرائیه مراجعه به قانون اساسی ۱۳۴۳ (۱۹۶۴) دوره شاهی میتواند یک راه حل مناسب را ارائه کند که به اساس آن رئیس حکومت (به هر نام که مسمما شود، چه صدراعظم یا وزیر ارشد و یا دیگر نام) از طرف رئیس جمهور به تشکیل کابینه مؤظف گردد و رئیس جمهور صدراعظم مؤظف را با لست کابینه پیشنهادی او به ولسی جرگه معرفی نماید. هرگاه صدراعظم و کابینه موفق به اخذ رأی اعتماد از ولسی جرگه شوند، آنوقت رئیس جمهور فرمان آنها را صادر کند. با این ترتیب دیده میشود که یک قسمت صلاحیت های رئیس جمهور به قوه اجرائیه که در رأس آن صدراعظم قرار دارد، انتقال پیدا میکند و اصل «استقلال قوای ثلاثه» بطور بهتر تأمین میگردد.

نقاط مثبت و برجسته این تغییر را میتوان چنین برشمرد:

- ۱ - با محدود شدن صلاحیت رئیس جمهور در امور مربوط به قوه اجرائیه، انگیزه رسیدن به قدرت «سلطانی» برای آزمندان قدرت بسیا کم میشود و زمینه زد و بندهای خصمانه در رابطه با انتخابات تسکین می یابد.
- ۲ - دامنه رقابت های منفی در اشاعه تبلیغات سوء علیه رئیس جمهور و تخریب سائرشخصیت ها تا حد زیاد برچیده میشود.
- ۳ - رئیس جمهور فرصت می یابد تا به وظایف دیگر خود بصورت بهتر رسیدگی نماید و بر اجرای قانون اساسی به حیث یکی از مهمترین وظایف مراقبت جدی نماید.
- ۴ - رئیس جمهور مجال بررسی بیشتر را در انسجام و نظارت امور بین سه قوه دولت و همچنان بین اورگانهای مختلف حکومت پیدا میکند.
- ۵ - رئیس جمهور میتواند با صرف وقت بیشتر تماس های مفید با مردم برقرار سازد و از خواسته های مردم آگاهی یابد و به حل مشکلاتی که بین مردم و مراجع دولتی ایجاد میگردد، بطور منصفانه بپردازد.
- ۶ - یکی از مهمترین اثر این تغییر بر تشکل و انسجام احزاب است که احزاب میتوانند با حمایت از کاندیدهای خود در انتخابات ولسی جرگه نفوذ کنند و با اینکار از یکطرف تشکل احزاب قوت بگیرد و احزاب مجبور میشوند یک بر دیگر مدغم شوند و احزاب قوی را بر مبنای یک پلاتفورم مشخص و مشترک بسازند و از طرف دیگر نقش احزاب در امور حکومت بیشتر میشود و تدریجاً این شیوه موجب تقویه دموکراسی در کشور میگردد.

د پانو شمیره: له ۵ تر ۸

افغان جرمن آنالین په درننبت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

۷ - تشکل احزاب بر مبنای پلتفرم سیاسی این زمینه را مساعد می سازد تا «کیش شخصیت» که اکنون در احزاب بسیار بارز و قاطع است، تضعیف گردد و زمینه را برای تبارز شخصیت های آگاه و با احساس مسؤولیت بخصوص از بین جوانان با دانش و تحصیل کرده در کدر رهبری فراهم نماید و عناصر بدنام و دارای سوبق مشهود را از صحنه دور کند.

۸ - با این تغییر داعیه طرفداران نظام فدرالی و انتخابی شدن والی ها و غیره که اکنون کشور را به دو قطب متضاد بین شمال و جنوب تقسیم کرده است، از شدت باز می ماند و بجای خصومت و تخریب یکدیگر، زمینه تفاهم و همکاری بین آنها مهیا میشود و نظام را در مجموع تقویت میکند.

۹ - مردم با این تغییر به آینده امیدوار میشوند و اعتماد مردم به حکومت و نظام تدریجاً روبه قوام می گذارد و همکاری مردم با دولت قوت میگیرد.

۱۰ - به هر اندازه که این تغییر نتایج مثبت را بار آورد، بهمان اندازه نقش مخالفان مسلح دولت اعم از طالبان، مافیای مواد مخدر، مافیای اقتصادی، و سائر دسته های دهشت افکن و ماجراجوی داخلی و خارجی روبه تقلیل خواهد گذاشت و زمینه ثبات و امنیت مساعد خواهد شد.

آیا این تغییر همه مشکلات را حل کرده میتواند؟

جواب این سؤال واضحاً منفی است، تازمانیکه توأم با این تحول اقدامات دیگر بخصوص تعدیلات لازم در دو مورد مربوطه در قانون اساسی صورت نگیرد، پروسه پیشنهادی ناتکمیل مانده و مزایای آن تحقق نخواهد یافت: یکی تغییر در طرز انتخاب رئیس جمهور از شیوه «مستقیم» به «غیر مستقیم» و دیگر چگونگی تعیین خطوط اساسی سیاست کشور.

۱ - طبق فقره اول ماده شصت و یکم قانون اساسی: «رئیس جمهور با کسب اکثریت بیش از پنجاه فیصد آرای رأی دهندگان از طریق رأی گیری آزاد، عمومی، سری و مستقیم انتخاب میگردد». این شیوه در یک نظام ریاستی که رئیس جمهور در عین زمان رئیس حکومت نیز باشد، در نظر گرفته شده است. هرگاه بر طبق این پیشنهاد قوه اجرائیه از بدنه صلاحیتهای رئیس جمهور مجزا گردد و به حیث یک قوه مستقل درآید، در انصورت لزومی برای انتخابات «مستقیم» دیده نمیشود، بلکه بجای آن بهتر، آسانتر و بسیار کم مصرف تر، شفاف تر و فارغ از اتهام تقلب خواهد بود که رئیس جمهور بطور «غیر مستقیم» یعنی از طریق یک لویه جرگه اختصاصی با قاعده بسیار وسیع انتخاب شود. اینکه وسعت قاعده این لویه جرگه که مختص به انتخاب رئیس جمهور است، چگونه باشد تا نمایندگان اقشار وسیع مردم در آن اشتراک نمایند، بحثی است که ایجاب غور و تحقیق مزید را مینماید.

قابل ذکر است که انتخاب رئیس جمهور با شیوه «مستقیم» ایجاب مصارف بسیار هنگفت را میکند که هرگاه امداد خارج نباشد، تدارک این مصارف از منابع داخلی بسیار دشوار خواهد بود. ما در هریک از دو دوره گذشته شاهد مصارف بیش از ۱۵۰ تا ۲۰۰ میلیون دالر بوده ایم که میتوان با تغییر فوق این مصارف گزاف را تا ۸۰ فیصد تقلیل داد و آنرا در پروژه های عام المنفعه بمصرف رسانید.

۲ - به اساس بند ۲ ماده شصت و چهارم قانون اساسی: «تعیین خطوط اساسی سیاست کشور به تصویب شورای ملی» یکی از صلاحیت های رئیس جمهور میباشد. در این ارتباط باید گفت که یکی از مسائل مهمی که یک کاندید ریاست جمهوری حین کمپاین های انتخاباتی مکلف به بیان و اظهار آنست، همانا اعلام خطوط اساسی مورد نظر او است که مردم فقط با استناد آن از او حمایت کرده و برایش رأی خواهند داد. به عبارت دیگر اعلام خط مشی عمومی کاندید شامل وعده های است که کاندید به مردم میدهد و در صورت رسیدن به آن مقام همان وعده ها را باید عملی کند. لذا ذکر تعیین خطوط اساسی سیاست کشور آنهم به تصویب شورای ملی وقتی صورت میگیرد که کاندید در مقام ریاست جمهوری قرار گرفته باشد. هرگاه شورای ملی خط مشی او را تأیید نکند، اعلام آن در حین مبارزات انتخاباتی که حیثیت «وعده به مردم» را دارد، دچار نقاوضت میگردد. لذا اعلام خطوط اساسی باید بیشتر مربوط به حکومت گردد که هنگام اخذ رأی اعتماد در ولسی جرگه مطرح شود و موفقیت در کسب رأی اعتماد مؤید آن خواهد بود.

رئیس جمهور میتواند قبل از توظیف یک شخص برای تشکیل کابینه موضوع خط مشی او را مورد بررسی قرار دهد و نکات اساسی مورد نظر خود را با او در میان بگذارد و بعد از توافق نظر کلی، آن شخص را موظف به تشکیل کابینه سازد. البته در مورد تعیین خطوط اساسی سیاست کشور نباید تنها اتکا به نظر دو نفر یعنی رئیس جمهور و صدراعظم مؤظف کرد، بلکه این خطوط اساسی قبلاً و نیز در جریان کار باید از طرف یک تعداد مشاوران مسلکی زیر نظر رئیس جمهور تعیین و تثبیت گردد و به حیث رهمن و راهبرد دولت در مجموع عرضه

د پانو شمیره: له ۶ تر ۸

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

گردد. شاید بعضی ها بگویند که اکنون هم درجوار کرسی به تعداد کثیر مشاوران تجمع کرده اند، اما مقصد در اینجا مشاوران مسلکی از افغانهای داخل و خارج کشور است که در ساحات مختلف دارای تجارب و تحصیلات عالی مسلکی باشند، نه آنکه هر کی از یک مقام برکنار شود، باز در پست مشاور « به نام» مقرر شود، درحالیکه رئیس جمهور او را در یک سال حتی یک بار ملاقات نکند. بحث درباره چگونگی کار و فعالیت مشاوران فنی و شیوه همکاری شان با حکومت و شورای ملی، دادن آگاهی به مردم، به مؤسسات خصوصی و محافل بین المللی در ساحات فنی و مسلکی در این مختصر نمی گنجد و ایجاب بررسی مزید را مینماید.

درجوار دو موضوع فوق شکل گیری حکومت و تعیین اعضای آن که فارغ از سهمیه بندی های قومی و مصلحت های بی لزوم و در تضاد با قانون باشد، باید اقدامات لازم صورت گیرد، در غیر آن مزایای ناشی از تغییرات فوق تحقق نخواهد پذیرفت. این تغییرات میتواند یک نقطه عطف و سرآغاز تحولات بعدی باشد و بدون آن مشکل است از بن بست جاری و عواقب منفی که منجر به قطبی شدن کشور خواهد شد، جلوگیری کرد. اکنون سؤال عمده چگونگی پروسه جدا ساختن قوای اجرائیه از بدنه صلاحیت های رئیس جمهور از نظر قانونی است، زیرا اینکار فقط وقتی قانوناً صورت میگیرد که لویه جرگه ماده هفتاد و یکم فصل چهارم قانون اساسی کشور را تعدیل کند. امید میرود که پس از انتخابات ولسوالیها چند ماه بعد زمینه تدویر لویه جرگه بزعم ماده یکصد و دهم و یکصد و یازدهم قانون اساسی مهیا گردد. مشکل وقتی به وجود می آید که تعدیل قانون اساسی حین دوره جدید ریاست جمهوری یعنی در زمان تصدی رئیس جمهور جدید صورت پذیر است و بناءً تطبیق تعدیل قانون اساسی مبنی بر استقلال قوه اجرائیه اصولاً باید در یک دوره بعدتر از انتخاب رئیس جمهور جدید صورت گیرد و این مدت برای آوردن تحول که ایجاب اقدام فوری را مینماید، بسیار دیر است و تا آنوقت کس نمیداند که اوضاع کشور به کدام سمت خواهد رفت.

برای اینکه این تغییر هرچه زودتر عملی شده بتواند، باید به پروسه انتخابات جاری که عنقریب مقدمات آن شروع میشود، چشم دوخت و برای آوردن این تحول عمده زمینه سازی قبلی کرد. راه قانونی که میتواند مشکل را حل کند اینست که رئیس جمهور جدید با صدور یک فرمان خودش صلاحیت های مربوط به قوای اجرائیه را به حکومت که در رأس آن یکی از وزرا قرار داشته باشد، موقتاً تفویض نماید. البته تازمانیکه این تحول از مجرای تعدیل قانون اساسی مشروعیت و قابلیت تطبیق را پیدا کند، انتقال صلاحیت به وسیله فرمان و متعهد بودن رئیس جمهور به آن یگانه راه حل است.

نگاهی به اوضاع جاری کشور بخصوص در آستانه انتخابات و خروج قوای ناتو از کشور میرساند که تلاش های مجدانه از طرف جناح های معلوم الحال و نشست های عقب درهای بسته به منظور تفاهم روی یک کاندید برای ریاست جمهوری در جریان است که گمان نمیرود به نتیجه برسد. چند روز قبل در ارگ ریاست جمهوری مجلسی دائر گردید که گفته میشود هدف آن جلب نظر دیگران برای کاندید شدن یک شخصیت معلوم الحال یعنی رسول سیاف بود و اما در این روزها مجالس پیهم دیگر با اشتراک زلمی خلیلزاد (امریکایی افغان تبار)، علی احمد جلالی و قیوم کرسی از جانب حکومت و رشید دوستم، محقق، ضیا مسعود، عطا محمد نور، عبدالله عبدالله، یونس قانونی، حنیف اتمر، امرالله صالح، صلاح الدین ربانی و تعدادی دیگر که بیشترین آنها قبلاً شامل گروه مسما به «اتحاد شمال» بودند و اکنون هریک خود را در رأس یک حزب که بر مبنای قومی استوار است، قرار داده و به حیث گروه مخالف حکومت (اوپوزسیون) تبارز کرده اند، در این خانه و آن خانه دائر میگردد تا با این «اجماع گروهی» در بین خود به تفاهم برسند و مشترکاً در نصب یک شخص به مقام ریاست جمهوری اقدام نمایند. تاجائیکه خصوصیات این اشخاص و گروه های معامله گر به همه معلوم است، خودخواهی و منافع قومی و تحمیل شرایط یکی بر دیگر مانع موفقیت آنها در این تفاهم میگردد، اما این حقیقت تلخ را میتوان از این نشست ها استنباط کرد که همین چهره های آشنا طی دو دهه اخیر ملت را بنام قوم، زبان، مذهب و منطقه به گروگان گرفته اند و با قدرتی که از این راه بدست آورده اند، هیچ کسی را نمی گذارند تا چانس خدمت صادقانه به وطن و مردم را بیابند. آنها میخواهند خود را به هر شکل که است، بر مردم حاکم سازند.

نتیجه:

ملت مظلوم، اما نجیب افغانستان باید اکنون به خود آید و برای نجات وطن در این مرحله حساس و سرنوشت ساز به کسی رأی دهد که در وسط قرار داشته باشد و از تقسیم کشور به دو قطب «شمال و جنوب» جلوگیری کند و صادقانه بکوشد کشور را از این منجلاب مصیبت رهائی بخشد.

د پانوی شمیره: له ۷ تر ۸

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لوی

التماس این برادر خیرخواه از شما مردم شریف هموطن و جوانان با احساس کشور اینست:
اگر میخواهید کشور از مصیبت جاری نجات یابد، باید مجدانه بکوشید تا اشتباهات گذشته تکرار نشود و رأی خود را به یک شخص واجد شرایط ملی، صادق به مردم، عامل در امور، پاک نفس، مسلمان واقعی، با دانش و کوشنده در راه تأمین عدالت، ثبات و حاکمیت قانون و همچنان پابند و متعهد به این تغییر مهم بدهید که هرگاه او به مقام ریاست جمهوری برسد، از هیچ نوع تلاش برای ایجاد این تغییر از مجرای قانونی یعنی تعدیل قانون اساسی بوسیله لویه جرگه مضایقه نکند. این بار فریب اشخاص معلوم الحال را نخورید و فقط به منافع ملی و نجات کشور و مردم از چنگال هیولاهای قدرت فکر کنید و نگذارید که آنها شما را به نام قوم، زبان و مذهب از هم متفرق سازند و کشور را در نهایت به تجزیه و بربادی بکشانند. این بود عرایض خالصانه و بی شائبه یک برادر هموطن تان ، باقی اختیار دارید و السلام! داکتر سیدعبدالله کاظم

د پانو شمیره: له ۸ تر ۸

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ